

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

مرتضی یگانه  
۱۰ مارچ ۲۰۲۲

## علت فرصت طلبی دولت های سرمایه داری خارج از مدار امریکا

بیانید از مشت هائی از خروار آغاز کنیم: ۹ جون ۲۰۱۰، قطعنامه ۱۹۲۹ شورای امنیت ملل متحد علیه ایران تصویب شد. این قطعنامه امپریالیستی، چهارمین قطعنامه تحریمی شورای امنیت ملل متحد علیه ایران و برنامه هسته‌ای آن بود و محدودیت‌های شدید بین‌المللی را به ایران تحمیل می‌کرد. روسیه و چین به‌عنوان دو عضو دائم شورای امنیت با برخورداری از حق وتو، به این قطعنامه رأی مثبت دادند. متعاقب این قطعنامه، شدیدترین فشارهای تحریمی با هدف فروپاشی اقتصاد ایران و استحاله یا تغییر «رژیم»، توسط امریکا و اتحادیه اروپا علیه ایران کلید زده شد. این مرحله‌ای از تهاجم امپریالیستی امریکا علیه یک دولت خارج از مدار آن (یعنی ایران) بود که می‌توانست توان و امکانات بیشتری به امریکا برای تهاجم به سایر دولت‌های خارج از مدار آن، از جمله روسیه و چین، بدهد و اقتصاد و جامعه ایران را به یک موش آزمایشگاهی برای آزمون کارائی تحریم‌های «فلج‌کننده» دولت امریکا تبدیل کند. چرا روسیه و چین که در بلوک قدرت تحت رهبری امریکا قرار نداشتند و ندارند، با رأی خود در شورای امنیت عملاً با این تهاجم همراهی کردند؟

در ۱۷ مارچ ۲۰۱۱، قطعنامه امپریالیستی ۱۹۷۳ شورای امنیت ملل متحد که مجوز ایجاد منطقه پرواز ممنوع بر فراز لیبیا را می‌داد، تصویب شد. این قطعنامه سریعاً به مقدمه حمله ناتو به لیبیا تبدیل شد. روسیه، چین، المان، برزیل و هند به این قطعنامه رأی ممتنع دادند. رأی ممتنع در شورای امنیت عملاً به معنای همراهی با یک قطعنامه است و طبق رویه شورای امنیت، به‌فرض محال حتی اگر ۱۵ عضو این شورا هم به قطعنامه‌ای رأی ممتنع دهند، آن قطعنامه تصویب می‌شود. رأی ممتنع المان، برزیل و هند با توجه به گرایش بین‌المللی آن‌ها نیازمند توضیح چندانی نیست؛ اما چرا روسیه و چین با این قطعنامه امپریالیستی همراهی کردند؟

۲۵ فیبروری ۲۰۲۲، چین به پیش‌نویس قطعنامه تدوین‌شده توسط امریکا که از روسیه می‌خواست تا «فوراً استفاده از زور علیه اوکراین را متوقف کند و فوراً، کاملاً و غیرمشروط، تمام نیروهای نظامی خود را از قلمرو اوکراین و مرزهای به‌لحاظ بین‌المللی به رسمیت شناخته‌شده آن خارج سازد»، رأی ممتنع داد. [رویترز](#) همان روز گزارش داد که امریکا رأی‌گیری را دو ساعت به عقب انداخت تا از طریق مذاکره، چین را مجاب کند که رأی ممتنع بدهد. در واقع، کسب بی‌طرفی عملی چین در بحرانی که در نتیجه تهاجم بی‌حد و حصر امریکا و ناتو [۱] رقم خورده است، تنها دو

ساعت از امریکا زمان گرفت! در شرایطی که تهاجم امریکا به روسیه می‌تواند مقدمه‌ای برای تهاجم شدید این کشور به چین در آینده باشد، دلیل این رفتار چین چه بود؟

۲۸ فیبروری ۲۰۲۲، روسیه در حالی که در جنگ با اوکراین است و امریکا این کشور را تحت تهاجم شدید قرار داده، به قطعنامه ۲۶۲۴ شورای امنیت ملل متحد در خصوص تمدید و تشدید تحریم‌های تسلیحاتی یمن تحت محاصره و تجاوز نظامی وحشیانه رأی مثبت داد. این قطعنامه، برای نخستین بار انصارالله یمن را در فهرست گروه‌های تروریستی شورای امنیت قرار داد. روسیه به نسخه کمترافراطی این قطعنامه (یعنی قطعنامه ۲۲۱۶) در سال ۲۰۱۵ رأی ممتنع داده بود و حالا در حالی که تحت تهاجم شدید امریکا قرار داشت، رأی ممتنع پیشین خود را به رأی مثبت تغییر می‌داد! چین نیز به این قطعنامه رأی مثبت داد و تنها مکسیکو، ایرلند، برزیل و ناروی به آن رأی ممتنع دادند. چرا روسیه و چین در همراهی با امریکا به این قطعنامه رأی مثبت دادند؟

۲ مارچ ۲۰۲۲، ایران در مجمع عمومی ملل متحد به قطعنامه تدوین‌شده توسط امریکا در خصوص محکومیت حمله نظامی روسیه به اوکراین، قطعنامه‌ای که متنی مشابه همان چیزی داشت که در ۲۵ فیبروری در شورای امنیت به رأی گذاشته شده بود و توسط روسیه و تو شده بود، رأی ممتنع داد. ایران در حالی رأی ممتنع می‌داد که تحت تحریم‌های شدید امریکا قرار داشت و در سالیان اخیر، حرکت خصمانه‌ای نبود که واشنگتن علیه این کشور انجام نداده باشد. چرا ایران در حالی که تلاش امریکا برای زمین‌گیر کردن روسیه در اوکراین، می‌تواند مقدمه‌ای برای تهاجم بیشتر امپریالیسم امریکا به کشورهای خارج از مدار آن در آینده باشد، به این قطعنامه رأی ممتنع داد؟

به فهرست فوق می‌توان بی‌شمار موارد دیگر اضافه کرد؛ از این‌که دولت‌های روسیه و چین در هر دو دور تحریم‌های شدید ایران (چه در اوایل دهه ۱۳۹۰ شمسی و چه بعد از سال ۱۳۹۷)، همکاری ستراتیژیک مؤثری با دولت ایران جهت خنثی‌سازی نظام تحریمی امریکا انجام ندادند تا این‌که بعد از حصول برجام در سال ۱۳۹۴، دولت ایران گمان کرد که سیل سرمایه‌های غربی، جاپانی و کوریایی به ایران سرازیر می‌شود و هیچ تلاش ستراتیژیک برای شراکت اقتصادی درازمدت با چین و روسیه انجام نداد. مواردی هم که تحت عنوان «چرخش به شرق» یا «منطقه‌گرایی» یا «اتحاد ایران، چین و روسیه در برابر امریکا» از سوی طیف‌هایی در دولت ایران مطرح شد، هیچ‌وقت رنگ واقعیت به خود نگرفت و هیچ نشانه‌ای در دست نیست که در آینده نزدیک، رنگ واقعیت به خود بگیرد.

در واقع، سؤال این است که دلیل دیپلماسی فرصت‌طلبانه دولت‌های سرمایه‌داری خارج از مدار امریکا چیست، با این‌که این فرصت‌طلبی‌ها در درازمدت و به لحاظ ستراتیژیک، با توجه به برنامه‌های تهاجمی امپریالیسم امریکا، ممکن است خطرات بزرگی برای این کشورها به همراه داشته باشد. سیاست خارجی دولت‌های سرمایه‌داری خارج از مدار امریکا، گرفتار نوعی کوتاه‌مدت‌گرایی است. این کوتاه‌مدت‌گرایی باعث انزوای عملی کشورهای تهاجم امریکا هستند، شده و فضائی را ایجاد کرده تا هر بار دولت امریکا، تهاجم‌هایی با ابعاد گسترده‌تر را به پیش ببرد. همکاری دولت‌های عمده خارج از مدار امریکا در مقابل تهاجم امپریالیستی واشنگتن، زمانی روی داده که این تهاجم یکی از مناطق نفوذ مشترک این دولت‌ها را هدف قرار داده باشد یا خطری فوری و قریب‌الوقوع را برای منافع حیاتی این دولت‌ها به همراه داشته باشد: مثل مورد جنگ سوریه که ایران و روسیه به دلیل صیانت از منافع حیاتی خود به مقابله با تهاجم امریکا پرداختند. خارج از این حالت، خارج از منافع حیاتی فوری، دولت‌های سرمایه‌داری خارج از مدار امریکا در مقابل تهاجمات امپریالیستی امریکا، معمولاً به لفاظی‌های صرف یا نهایتاً اقدامات تاکتیکی کوچک و به‌لحاظ ستراتیژیک غیرمؤثر، بسنده می‌کنند و برخی اوقات حتی مثل موارد ذکرشده، عملاً مهر تأیید بر تهاجم امریکا می‌کوبند یا حتی امریکا با انجام معامله‌ای تاکتیکی، همراهی آن‌ها را می‌خرد.

این کوتاه‌مدت‌گرایی و فرصت‌طلبی را معمولاً دولت‌های سرمایه‌داری خارج از مدار امریکا با عناوینی نظیر «عمل‌گرایی»، «واقع‌گرایی سیاسی»، «سیاست خارجی غیرایدئولوژیک»، «انعطاف حداکثری در راستای تأمین منافع ملی» و غیره نام‌گذاری می‌کنند. آن‌ها با این عناوین، سیاست خارجی فرصت‌طلبانه که می‌تواند خطر ستراتیژیک بزرگی برای آنان به همراه داشته باشد و آنان را در مقابل تهاجم امریکا آسیب‌پذیرتر سازد، توجیه، «تئوریزه» و تقدیس می‌کنند و از آن یک ایدئولوژی می‌سازند. نتیجه کلان این ایدئولوژی، چیزی جز ایجاد فضای بیشتر برای تهاجم‌های امپریالیستی امریکا نیست. هر سیاست‌مدار مغزفندقی در این کشورها معمولاً این جمله کلیشه‌ای ورد زبانش است که «در سیاست، دوست و دشمن دائمی وجود ندارد و تنها منافع دائمی وجود دارد». این هُرُهری‌مذهبی همان چیزی است که به لحاظ ستراتیژیک، به نفع امپریالیسم امریکا عمل می‌کند.

به بیان کوتاه، در حالی که تهاجم امپریالیستی امریکا ابعاد و شدت گسترده‌تری به خود گرفته است، دولت‌های سرمایه‌داری خارج از مدار امریکا، هیچ ستراتیژی کلانی برای مقابله با این تهاجم ندارند. در فقدان ستراتیژی کلان، وقتی یک دولت خارج از مدار امریکا تحت تهاجم امریکا با هدف مهار/استحاله/تغییر «رژیم» قرار می‌گیرد، در موقعیت انزوایی واقع می‌شود که به‌تنهایی باید با تبعات تهاجم امریکا مقابله کند و سایر دولت‌های خارج از مدار امریکا، اگر منافع حیاتی آن‌ها به‌صورت فوری و روزمره در خطر نباشد، هیچ کمک ستراتیژیک به دولت تحت تهاجم ارائه نمی‌کنند. در مقابل تهاجم به یک دولت خارج از مدار امریکا، واکنش سایر دولت‌های عمده خارج از مدار امریکا، فرصت‌طلبی کوتاه‌مدت‌گرایانه یا اصطلاحاً سیاست عمل‌گرایانه با تمام خطرات ستراتیژیک و طولانی‌مدت آن است. علت و ریشه این فرصت‌طلبی را کجا باید جست و جو کرد؟

### فقدان بلوک قدرت جهانی خارج از مدار امریکا

ریشه سیاست خارجی فرصت‌طلبانه دولت‌های خارج از مدار امریکا را باید در عبارت فوق جست و جو کرد. در مقیاس جهانی، هیچ بلوک قدرتی در مقابل امپریالیسم امریکا وجود ندارد. دولت‌های خارج از مدار امریکا، قدرت خود را در یک بلوک قدرت در مقیاس جهانی سامان ندادند؛ چون چنین بلوک قدرتی وجود ندارد، هیچ اصل تنظیمی کلان مشترکی بر سیاست بین‌المللی آن‌ها حاکم نیست و لذا نمی‌توانند یک ستراتیژی کلان دسته‌جمعی برای مقابله با تهاجم امپریالیسم امریکا داشته باشند. هیچ بلوک قدرتی در مقیاس جهانی در مقابل امریکا وجود ندارد که دولت‌های خارج از مدار امریکا را برای پیگیری یک ستراتیژی کلان برای مقابله با تهاجم امریکا، قانع کند یا پیگیری چنین راهبرد کلانی را به این دولت‌ها در برخی موارد تحمیل نماید. فقدان بلوک قدرت جهانی در مقابل امپریالیسم امریکا به فقدان ستراتیژی کلان مقابله با تهاجمات امپریالیسم امریکا منجر شده و ریشه فرصت‌طلبی دولت‌های سرمایه‌داری خارج از مدار امریکا است.

در فضایی که هیچ بلوک قدرتی در مقیاس جهانی در مقابل امپریالیسم امریکا وجود ندارد، همه صحبت‌ها در مورد «افول امریکا»<sup>[۲]</sup>، چیزی جز خُزِ عباتِ محض نیست. در واقع، نه تنها چنین بلوک قدرتی وجود ندارد، بلکه نشانه‌ای از آغاز شکل‌گیری چنین بلوک قدرتی نیز وجود ندارد. الگوی کلان سیاست خارجی دولت‌های سرمایه‌داری خارج از مدار امریکا در مقابل تهاجمات شدید امریکا، همان ایدئولوژی هُرُهری‌مذهبانه «تقیح تمام ایدئولوژی‌ها»، همان عمل‌گرایی به لحاظ ستراتیژی کُودن‌منشانه و حاکی از ضعف قدرت و همان واقع‌گرایی سیاسیِ تلویحاً حاکی از تصدیق قدرت جهانی امریکا است. دولت‌های عمده خارج از مدار امریکا وقتی تحت تهاجم امریکا قرار می‌گیرند، مُنفرداً و به‌تنهایی در مقابل این تهاجم ایستادگی می‌کنند: این ایستادگی فردی آن‌ها، در واقع، ایستادگی در مقابل یک تهاجم خاص

امریکا (تهاجم امریکا علیه خودشان) و در واقع ایستادگی علیه برخی مصداق‌های تهاجم امریکا است، و ایستادگی در مقابل اصل تهاجم امریکا علیه تمام دولت‌های خارج از مدار امریکا نیست. ریشه این‌که این دولت‌ها علیه اصل تهاجم امپریالیسم امریکا ایستادگی نمی‌کنند نیز همان‌طور که گفتیم فقدان بلوک قدرت جهانی خارج از مدار امریکا است. آشفته‌گی ارتباطی دولت‌های سرمایه‌داری خارج از مدار امریکا وقتی آشکارتر می‌شود که معماری امپریالیسم امریکا و بلوک قدرت ایجادشده توسط امپریالیسم امریکا را مدنظر قرار دهیم. معماری امپریالیستی یا بلوک قدرت ایجادشده توسط امریکا مبتنی بر شش ضلع است:

۱- قدرت دالر یا هژمونی پولی و مالی امریکا: امپریالیسم امریکا در دوران پس از جنگ جهانی دوم یک نظام پولی در دنیا ایجاد کرده که در آن دالر نقش هژمون را ایفاء می‌کند. دالریزه شدن نظام مالی جهانی و ایفاء نقش دالر به‌عنوان ارز ذخیره جهانی به امپریالیسم امریکا قدرت بی‌سابقه‌ای را اعطاء کرده است: امریکا می‌تواند بازپرداخت بدهی‌های خود، بازپرداخت و لخرجی‌های خود و مخارج سنگین نظامی‌اش در جای‌جای جهان را نه با دارائی‌های ملموس فیزیکی یا با طلا انجام دهد، بلکه می‌تواند آن را با چاپ کاغذ (دالر کاغذی) یا نمایش عددی در کامپیوتر (حساب بانکی طلبکاران) انجام دهد. علاوه بر این، دالریزه شدن نظام مالی بین‌المللی به امریکا این قدرت را داده تا هر دولتی را که می‌خواهد تحریم کند. امریکا هم هزینه میلیتاریسم و جنگ‌هایش را با چاپ یا خلق دالر و صادرات تورم می‌دهد و هم از سیطره دالر برای تحریم به‌عنوان ابزاری برای مهار/استحاله/تغییر «رژیم» استفاده می‌کند. از سال ۱۹۷۱ که دولت نیکسون، نظام تثبیت دالر-طلا را به‌صورت یکجانبه و از پیش اعلام‌نشده کنار گذاشت، «پنجره طلا» را بست و تبدیل دالر موجود در دست سایر کشورها به طلا را متوقف ساخت، این اقدام یکجانبه امریکا نه تنها به تضعیف جایگاه دالر منجر نشد، بلکه سیطره دالر بر جهان سرمایه‌داری را افزایش داد.

۲- قدرت نظامی امریکا: بالاترین بودجه نظامی در دنیا (غیرقابل مقایسه با دولت‌های دیگر)؛ بیشترین تعداد نیرو و پایگاه‌های نظامی در سایر کشورها، ناتو و...

۳- قدرت اتحادسازی: امپریالیسم امریکا بزرگترین نظام اتحاد بین‌الدولی در طول تاریخ را شکل داده است. این نظام اتحاد که اتحادیه اروپا، انگلیس، جاپان، کوریای جنوبی، عربستان سعودی، اسرائیل، استرالیا و بسیاری از دولت‌های دیگر را دربر می‌گیرد، یکی از پایه‌های امپریالیسم امریکا است و واشنگتن در تثبیت و تقویت هژمونی خود با این نظام اتحاد متوسل شده و متوسل می‌شود. این نظام اتحاد به هیچ‌وجه ریشه در به‌اصطلاح «همکاری تاریخی سنتی» دول غربی ندارد؛ تاریخ غرب و اروپا بیش از این‌که مصداق چنین «همکاری» باشد، مصداق تنازع و جنگ‌هایی است که دو جنگ جهانی نمونه‌ای از آن‌ها است؛ این نظام، تحت هژمونی امریکا اساساً بعد از جنگ جهانی دوم ایجاد شده و یک برساخته کاملاً معاصر است.

۴- قدرت اقتصادی: امریکا اگرچه در حوزه اقتصادی، رقباتی دارد، اما همچنان اقتصاد این کشور یک اقتصاد قدرتمند است و در برخی صنایع حساس نظیر صنعت نیم‌رسانا و فن‌آوری اطلاعات و ارتباطات دارای هژمونی است و در برخی صنایع نظیر نفت، گاز و پتروشیمی قدرت این کشور افزایش شدیدی را در سالیان اخیر تجربه کرده است (امریکا بزرگترین تولیدکننده گاز طبیعی در دنیا است و از سال ۲۰۰۶ تا ۲۰۲۱، تولید گاز طبیعی این کشور حدود ۹۱ درصد افزایش یافته است. امریکا بزرگترین تولیدکننده نفت خام دنیا است و از سال ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۹، تولید نفت خام ایران کشور ۱۴۶ درصد، حدوداً معادل تولید فعلی مجموع ایران، عراق و ونزوئلا، افزایش یافت).

۵- قدرت نهادی بین‌المللی: صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، سازمان تجارت جهانی، آژانس بین‌المللی انرژی اتومی، ملل متحد، شورای امنیت ملل متحد، دیوان کیفری بین‌المللی، اف‌ای‌تی‌اف یا گروه ویژه اقدام مالی، سازمان

بهداشت جهانی و ... همه نهادهائی هستند که هژمونی امریکا از طریق آنها ساری و جاری می‌شود. زمانی نماینده شوروی در کنفرانس برتون وودز بدرستی نهادهای برآمده از این کنفرانس (صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی) را «شعبه‌هایی از وال استریت» خطاب کرده بود.

۶- قدرت ایدئولوژیک: کوبیدن بر طبل انواع و اقسام ایدئولوژی‌ها به فراخور منافع دولت امپریالیستی امریکا از «حقوق بشر» و «آزادی اجتماعات» و «لیبرال دموکراسی» و «تجارت آزاد» گرفته تا «حق تعیین سرنوشت» و «دفاع مشروع» و «تقدیس مالکیت و نظم» و «آزادی کشتیرانی» و غیره؛ و در کنار آن، بمباران ایدئولوژیک با بزرگترین و گسترده‌ترین رسانه‌ها، اندیشکده‌ها و دانشگاه‌هایی که «رؤیای امریکائی» و «دنیای آزاد» را ترویج می‌کنند، و بالاخره هالیوود! این‌ها همه بخشی از ماشین عظیم تولید و ترویج ایدئولوژی توسط دولت امریکا است.

شش ضلع فوق، معماری امپریالیسم امریکا و بلوک قدرت تحت رهبری امریکا را می‌سازد. حال سؤال این است که دولت‌های خارج از مدار امریکا، چه سازه قدرتی در مقیاس جهانی که قابل مقایسه با این شش‌ضلعی قدرت باشد، شکل داده‌اند؟ جواب مشخص است، هیچ سازه قدرتی. چون هیچ سازه یا بلوک قدرتی در مقیاس جهانی در مقابل امپریالیسم امریکا وجود ندارد، واکنش سایر دولت‌های عمده سرمایه‌داری خارج از مدار امریکا، در مقابل اصل تهاجم امریکا، فرصت‌طلبی کوتاه‌مدت‌گرایانه یا اصطلاحاً سیاست عمل‌گرایانه با تمام خطرات ستراتیژیک و طولانی‌مدت آن است. فقدان این سازه و بلوک قدرت را اگر درک کنیم، اولاً به ریشه‌های فرصت‌طلبی دولت‌های سرمایه‌داری خارج از مدار امریکا پی خواهیم برد و ثانیاً باد هوا بودن «نظریاتی» که انگاره «افول امریکا» را تبلیغ می‌کنند، بر ما روشن خواهد شد.

۱۸ اسفند ۱۴۰۰

[۱] - تحلیل جنگ اوکراین در نوشته ریشه و پیامدهای جنگ اوکراین در تارنمای همت ارائه شده است.

[۲] - برای بحث بیشتر در مورد انگاره «افول امریکا» رجوع کنید به نوشته‌های امپریالیسم امریکا و

افول‌گرایان؛ ریشه و پیامدهای جنگ اوکراین؛ و قدرت‌گیری طالبان، بشارت‌های بی‌شاهد و انگاره‌ی افول امریکا

۱۸ اسفند [حوت] ۱۴۰۰